

دو اصل عقلانی برای تفکر اخلاقی؛ از تعمیم‌پذیری هیر تا

قاعده طلایی گنسلر

سید محمد موسوی مطلق^{***۱}

حامد مرآتی^۲

دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۱۲ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۲۴

چکیده

همواره رابطه‌ی میان عقلانیت و اخلاق مورد مناقشه فلاسفه بوده است. در این میان می‌توان قواعدی را برگزید که هم مورد قبول اخلاق است و هم سازگار با عقل باشد. از جمله این قواعد عقلی، قاعده طلایی است که جایگاه ویژه‌ای در اخلاق و هم-چنین در دین داشته است؛ چنان‌که دست‌کم ادیان ابراهیمی بدان اذعان داشته و سعی کرده‌اند همواره این قاعده را به دین‌داران گوشزد کنند. در عصر حاضر هری ج. گنسلر به قاعده طلایی توجه شایانی داشته و هم خود را بر تشریح و تبیین عقلانی این قاعده گذاشته است. بر اساس رویکرد وی، قاعده طلایی مدلی از سازگاری منطقی می‌باشد.

هم‌چنین اصل تعمیم‌پذیری نیز از جمله این قواعد عقلانی است. گرچه کانت در «امر مطلق» خود این اصل را به کار برده است؛ با این حال، فیلسوف معاصر آر. ام. هیر نیز به این اصل توجه ویژه‌ای کرده است. در این گفتار ما پس از بیان مقدمه‌ای در باب قاعده طلایی و خلاصه‌ای از رویکرد هیر، به ترجمه دو مدخل از فرهنگ تاریخی فلسفه اخلاق، یعنی مدخل آر. ام. هیر و مدخل قاعده طلایی می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: اصل تعمیم‌پذیری، قاعده طلایی، آر. ام. هیر، هری ج. گنسلر،

قاعده عقلانی

***۱ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق، دانشگاه قم

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق، دانشگاه قم

مقدمه

هرچه انسان‌ها در اندیشه و نظر، جهان‌بینی و دین خود با یکدیگر متفاوت باشند، اما در پذیرش قواعد عقلانی به یکسان عمل می‌کنند. قواعد عقلی در حوزه‌های مختلفی، خود را بروز می‌دهند. خصیصه‌ی اصلی این قواعد، عمومیت و شمول آن‌هاست. از جمله این قواعد در حوزه اخلاق می‌توان به «امر مطلق^۱» در اندیشه کانت، «اصل تعمیم‌پذیری» در اندیشه آر. ام هیر^۲ و «قاعده طلایی» اشاره نمود. هم‌چنین قواعدی چون «پیرو وجدانتان باشید» یا «در موارد مشابه ارزش‌گذاری مشابه ای کنید» نیز جزو این قواعد محسوب می‌شوند. در ادوار اخیر، هری ج. گنسلر^۳ به بسط و توسعه قاعده طلایی پرداخته است و دغدغه خویش را بر این نهاده که این قاعده باید مورد پذیرش همگان باشد چراکه اصلی صوری و مدلی از سازگاری منطقی^۴ می‌باشد. هم‌چنین شرایطی که برای قاعده طلایی نام می‌برد، می‌تواند برای اصل تعمیم‌پذیری نیز به کار رود. پیش از ورود به مدخل‌ها، ما به توضیح مختصری در باب نظریه اخلاقی هیر و قاعده طلایی می‌پردازیم.

نظریه اخلاقی هیر

نظریه اخلاقی هیر شامل سه مرحله است. نخست وی به توصیه‌گرایی نظر دارد. در وهله دوم وی به تعمیم‌پذیری و در وهله سوم به سودگرایی می‌پردازد. در مرحله اول وی معتقد است احکام اخلاقی، احکامی توصیه‌ای، تجویزی و امری‌اند. در واقع احکام اخلاقی جزئی از افعال گفتاری محسوب می‌گردند. به‌طور مثال، «دروغ بد است» به جمله‌ای امری و توصیه‌ای مانند «دروغ نگو» اشاره دارد. به‌طور دقیق‌تر، در فضای فرا -

1 . Categorical Imperative
 2 . R. M. Hare (Richard Mervin Hare)
 3 . Harry J. Gensler
 4 . Logical Consistency

دو اصل عقلانی برای تفکر اخلاقی؛ از تعمیم‌پذیری هیر تا قاعده طلایی گنسلر ۱۳۱

اخلاق^۱ وی، یک نا شناخت انگار^۲ است. بدین معنی که احکام اخلاقی را شناختاری و قابل صدق و کذب نمی‌داند.^۳

به نظر می‌رسد هیر در وهله اول، بر این معتقد است که در ارائه احکام اخلاقی، انسان آزادانه می‌تواند تصمیم بگیرد. او بر عنصر تصمیم و اصل آزادی تأکید بسیار دارد و در واقع بر این ادعا که تفکر اخلاقی می‌تواند هم آزادانه و هم عقلانی باشد، پا می‌فشارد. این رویکرد مربوط به کتاب اولش - زبان اخلاق - است. بر این رویکرد این انتقاد وارد است که تصمیمات آزادانه، می‌تواند به مواردی غیر اخلاقی بیانجامد. مثلاً می‌توان آزادانه تصمیم گرفت که «سیاه‌پوستان را باید کشت».

برای جواب به این نقد، هیر در رویکرد دوم و در کتاب دوم - آزادی و عقل - اصل تعمیم‌پذیری و عقلانیت وابسته بر آن را مطرح می‌کند. لذا او بر این معتقد می‌شود که حکمی اخلاقی است که قابلیت تعمیم‌پذیر بودن را داشته باشد. کانت نیز این اصل را در گذشته مطرح کرده بود و آن را «امر مطلق» نامید. امر مطلق سه صورت دارد؛ اما صورت اول آن که به ادعای خود او اصلی کاملاً صوری است در اینجا بیش‌تر مورد نظر است. او می‌گوید: «فقط یک بایسته وجود دارد و آن این است که: تنها بر پایه آن آیینی رفتار کن که در عین حال بخواهی که [آن آیین] قانونی عام باشد» (کانت، ۱۳۶۷: ۶۰). این اصل را اصل «تعمیم‌پذیری» می‌نامند. در اصل تعمیم‌پذیری مانند قاعده طلایی، سازگاری منطقی مطرح می‌گردد. برای مثال اگر فردی می‌خواهد ببیند دزدی امری ناپسند و غیر اخلاقی است، باید آن را به سنجه تعمیم‌پذیری بگذارد: آیا دزدی می‌تواند قانونی عام در میان انسان‌ها شود؟! یعنی: همه انسان‌ها به دزدی روی بیاورند؟! پاسخ

1 . Meta- Ethics

2 . Non- Cognitivist

۳. جملات توصیه‌ای و امری قابل صدق و کذب نیستند. ما جمله ی «در را ببند» را نمی‌توانیم در عالم خارج، متصف به صدق و کذب کنیم. اما جملاتی که اشاره به واقعیتی در خارج دارند مانند «در باز است» می‌تواند مورد صدق و کذب واقع شوند.

خیر است چراکه اگر من صلاح بدانم که می‌توانم از دیگران دزدی بکنم باید بر اساس اصل تعمیم‌پذیری قبول بکنم که دیگران هم مجازند از من دزدی کنند؛ و این با ناسازگاری مواجه می‌گردد.

در وهله سوم و در کتاب «تفکر اخلاقی» هیر استدلال می‌کند که روشی از قاعده طلایی و اصل تعمیم‌پذیری به‌نوعی به سودگرایی می‌انجامد. یعنی تا حد امکان برآورده شدن تمایلات همگان را بیشینه کنیم^۱. به باور هیر، اگر ما در اخلاق بخواهیم عقلانی عمل کنیم، به سودگرایی مطلوب روی خواهیم آورد. منتقدان به این رویکرد هیر، این انتقاد را آورده‌اند که در بعضی مواقع سودگرایی مطلوب با شهودات اخلاقی ما نمی‌سازد. مثلاً من سیاه‌پوستی را بکشم حتی اگر این کار باعث بیشینه کردن رضایت همه افراد جامعه [جامعه سفیدان] شود.

هیر برای پاسخ به این انتقاد، دو سطح برای استدلال اخلاقی در نظر می‌گیرد. طبق نظر او، انسان‌ها گاهی مانند ناظرهای آرمانی، با قدرت تفکر زیاد و بدون ضعف‌های انسانی به استدلال اخلاقی می‌پردازند؛ و گاهی در مقام زندگی روزمره و مانند عوام، یعنی با ضعف‌های درونی و کمبود وقت‌ها و ... اگر ما با سطح ناظر آرمانی و با عقلانیت کامل به استدلال اخلاقی بپردازیم به سودگرایی مطلوب دست می‌یابیم. این سطح، جایی برای شهودات اخلاقی باقی نمی‌گذارد. اما سطح شهودی تفکر اخلاقی به‌جای تفکر درباره امور، شهودات را دنبال می‌کند. مثلاً در برخی مواقع به علت کمبود وقت در تصمیم‌گیری، ما به شهودات رجوع می‌کنیم؛ چراکه وقتی برای تفکر در سطح ناظر آرمانی نداریم. بنابراین هیر در پاسخ به منتقدان می‌گوید که اگر ما سطح ناظر آرمانی را با سطح عامیانه خلط کنیم، دچار مغالطه شده‌ایم. به‌طور کلی، در تفکر هیر آنچه برای ما

۱. بیشینه کردن یا اصل سود در این‌جا بدین معنی است: کاری عقلانی و اخلاقی است که بیش‌ترین تمایلات را برای بیش‌ترین افراد جامعه به ارمغان آورد.

دو اصل عقلانی برای تفکر اخلاقی؛ از تعمیم‌پذیری هیر تا قاعده طلایی گنسلر ۱۳۳

بیش‌تر موردنظر است، اصل تعمیم‌پذیری وی می‌باشد. اصل تعمیم‌پذیری مانند قاعده طلایی به یک‌سری شرایط مانند تخیل اخلاقی محتاج است. حال به‌طور خلاصه به‌قاعده طلایی می‌پردازیم.

قاعده طلایی^۱ و آشکال آن

«این قاعده را از آن‌رو زرین [طلایی] خوانده‌اند که معتقدند ارزش بی‌حد و حصر دارد و غالباً اصل نخستین کردار محسوب می‌شود» (علیا، ۱۳۹۱: ۴۷). گنسلر بر این اعتقاد است که GR منطقی‌اً از دو شرط «باوجدان بودن» و «بی‌طرفی» نتیجه می‌شود. هم‌چنین به کار بستن GR، مستلزم مؤلفه‌هایی چون «آگاهی» و «قدرت تخیل» می‌باشد. قاعده طلایی یا قاعده زرین، یک اصل اخلاقی است.

این قاعده می‌تواند به دو شکل مثبت و منفی بروز پیدا کند. شکل مثبت قاعده به این شکل است که: «شخص باید به‌گونه‌ای با دیگران رفتار کند که دوست دارد دیگران در شرایط مشابه با او آن‌گونه رفتار کنند».

شکل منفی قاعده نیز بدین ترتیب می‌آید که: «شخص نباید به‌گونه‌ای با دیگران رفتار کند که دوست ندارد آن‌گونه با او رفتار شود».

برای تفکیک این دو صورت، گاه به شکل منفی قاعده طلایی، «قاعده نقره‌ای» یا «قاعده سیمین»^۲ نیز گفته می‌شود. هم‌چنین گاه شکل مثبت قاعده را شکل فعال و شکل منفی قاعده را شکل انفعالی گویند؛ زیرا شکل مثبت قاعده، باعث می‌شود شخص کار خوب را انجام دهد، ولی شکل منفی باعث می‌گردد فرد کار بد را انجام ندهد. «برخی بر این نظر هستند که شکل منفی این قاعده، مؤثرتر و عملی‌تر از شکل مثبت آن است؛ زیرا خودداری از انجام عملی، آسان‌تر از انجام دادن عملی خاص است»

1. Golden Rule

2. Silver Rule

Encyclopedia of Judaism, Sara E. Karesh and Mitchell M. Hurvitz, p.)

212- به نقل از اسلامی، ۱۳۸۶: ۲۵). «برخی دیگر، برعکس، شکل مثبت آن را نیرومندتر از شکل منفی می‌دانند و بر آن‌اند که شکل منفی قاعده، تنها قدرت بازدارندگی دارد؛ حال آنکه شکل مثبت آن با وضع آرمانی برای عمل شخص را به پیش می‌راند» (اسلامی، ۱۳۸۶: ۲۵). گنسلر در تعریف عقلانیت اخلاقی می‌گوید: «عقلانیت اخلاقی، ناظر است به این‌که چگونه باید احکام اخلاقی را صادر کنیم؛ به عبارت دیگر، به عقل عملی (یا حکمت) یا خصلت‌های یک داور آرمانی - اخلاقی مربوط می‌شود. عقلانیت هم مشتمل بر جنبه‌های صوری نظیر سازگاری منطقی و بی‌طرفی است و هم جنبه‌های نیمه صوری مانند آگاهی از واقعیات و به‌کارگیری قدرت تخیل را در برمی‌گیرد» (گنسلر، ۱۳۹۱: ۲۱۱). وی سه بعد اصلی عقلانیت عملی را از هم تفکیک می‌کند: آگاهی از واقعیات، به‌کارگیری قوه تخیل (برای تصور نقش معکوس) و سازگاری. باورهای اخلاقی ما به میزانی که شرایط عقلانیت را رعایت کنیم کمابیش معقول هستند. وی در کتاب خود علاوه بر سه شرط مذکور، شرط [پاره‌ای] خصلت‌های شخصی را نیز دخیل می‌داند (اسلامی، ۱۳۸۶: ۲۵).

شرایط اصل تعمیم‌پذیری و قاعده طلایی

برای اینکه بتوانیم قاعده طلایی و یا اصل تعمیم‌پذیری را به کار ببریم باید دارای یک‌سری شرایط باشیم. این شرایط عبارت‌اند از:

۱. تخیل اخلاقی

درواقع، اخلاقی رفتار کردن، مستلزم نوع خاصی از تخیل است و کسی که فاقد آن باشد، نمی‌تواند به‌گونه‌ای آگاهانه، رفتاری اخلاقی داشته باشد و اگر هم بر اساس قواعد اخلاقی عمل کند، این کار به‌گونه‌ای مکانیکی و صوری خواهد بود. رفتار اخلاقی در قبال دیگران هنگامی آغاز می‌شود که شخص فاعل بتواند به پیامدهای رفتار خود، بر پیرامون

دو اصل عقلانی برای تفکر اخلاقی؛ از تعمیم‌پذیری هیر تا قاعده طلایی گنسلر ۱۳۵

خویش توجه کند و چون این پیامدها هنوز فعلیت نیافته‌اند، باید بتواند آن‌ها را تخیل کند و در ذهن خود بیافریند. به همین سبب، غالباً نقطه عزیمت تفکر اخلاقی، همین تخیل است. بسیاری از ردایل، به این دلیل رخ می‌دهند که شخص اساساً تصویری از پیامد رفتار خود ندارد و نمی‌تواند در ذهن خود تصویری از لوازم رفتار خود را تخیل کند (اسلامی، ۱۳۸۶: ۲۱).

۲. آگاهی از واقعیات و عدم جهل و بی‌خبری

در قاعده طلایی باید شرایط و احساسات طرف مقابل را به‌درستی درک کنیم (عدم جهل و بی‌خبری). مثالی که خود گنسلر در مدخل نیز بدان اشاره می‌کند این است که: فرض کنید ما مالک یک معدن پرسود زغال‌سنگ هستیم، ولی به کارگران مان روزانه یک دلار بیشتر حقوق نمی‌دهیم. شاید اگر از ما پرسیده شود «اگر به جای کارگران بودی، دوست داشتی یک دلار در روز به تو داده شود؟» پاسخ‌مان مثبت باشد، زیرا گمان کرده‌ایم کارگران با حقوق ناچیز می‌توانند زندگی کنند. اگر از حقیقت امر آگاه شویم و بدانیم که این حقوق برای یک زندگی آبرومندانه کفایت نمی‌کند، پاسخ مثبت نمی‌دهیم. ما باید به این توجه داشته باشیم که عمل ما چه تأثیری بر دیگران خواهد گذاشت. آگاهی از واقعیات «مستلزم آن است که درباره مطلب موردنظر خود، از واقعیات آگاه باشیم که شامل [آگاهی از] اوضاع و احوال، گزینه‌ها، عواقب و پیامدها و چند مورد دیگر می‌شود» (گنسلر، نقد و نظر: ۲۸۴). «این‌ها را عمدتاً از تجربه شخصی و آراء صاحبان نظر می‌آموزیم» (گنسلر، ۱۳۹۱، ۲۱۲). «به میزانی که آگاهی ما نادرست بوده یا در جهل باشیم، به همان میزان تفکر اخلاقی‌مان نیز معیوب و ناقص است ... هم‌چنین لازم است از خودمان و نحوه شکل‌گیری احساسات و عواطف اخلاقی‌مان آگاه باشیم. این امر از آن جهت اهمیت دارد که اگر خاستگاه عواطف و باورهای اخلاقی‌مان را بشناسیم، می‌توانیم تا اندازه بسیاری، تعصبات خود را از بین ببریم» (گنسلر، نقد و نظر: ۲۸۴ و ۲۸۵).

۳. وجدان اخلاقی

آنچه «وجدان» را به یک موضوع محوری در بحث از قاعده زرین تبدیل می‌نماید، این نکته است که این قاعده بدون وجدان اخلاقی، معنادار نیست. در اینجا مقصود ما از وجدان اخلاقی این است که رفتارها و خواسته‌های شخص با باورهای اخلاقی صحیح او هماهنگ باشد و وی مطابق آن عمل کند. به‌عنوان مثال، فرض می‌کنیم که تمایل داریم تا ماشین دوست‌مان را بدزدیم و درعین حال انسان باوجدانی هستیم، اگر این‌طور باشد یعنی اگر انسان باوجدانی باشیم ماشین او را نمی‌دزدیم مگر آن‌که بخواهیم اگر در همان شرایط باشیم او هم ماشین ما را بدزدد. در این مثال باور اخلاقی ما این است که دزدیدن ماشین دوست خطاست؛ از این‌رو اگر ماشین او را بدزدیم آدم بی‌وجدانی هستیم. بنابراین می‌توانیم بگوییم قاعده زرین، از دل وجدان اخلاقی بیرون می‌آید (گنسلر، ۱۳۹۰: ۱۹۴).

۴. بی‌طرفی

به‌طور خلاصه «بی‌طرفی، مستلزم آن است که در مورد اعمال مشابه ارزش‌گذاری‌های مشابهی کنیم» (گنسلر، ۱۳۹۱: ۲۱۶)؛ یعنی قضاوت‌های ما این‌طور نباشد که بدون هیچ دلیلی موردی را بر مورد دیگر ارجحیت دهیم.

سازگاری و قاعده طلایی

طبق رویکرد گنسلر، قاعده طلایی نوعی از سازگاری است. «لازم است سازگاری را به معنایی موسع رعایت کنیم که شامل سازگاری در باورها، سازگاری هدف-وسیله، باوجدان بودن، بی‌طرفی، قاعده طلایی و ضابطه جهان‌شمول بشود» (گنسلر، ۱۳۹۱: ۲۱۱). در واقع باید میان باورهای ما، میان هدف و وسیله ما و میان احکام اخلاقی و نحوه زیست اخلاقی ما هماهنگی وجود داشته باشد. «افزون بر این، به عقیده من متضمن سازگاری مربوط به قاعده طلایی است (که بر طبق آن نباید در قبال دیگری

دو اصل عقلانی برای تفکر اخلاقی؛ از تعمیم‌پذیری هیر تا قاعده طلایی گنسلر ۱۳۷

طوری عمل کنیم که نخواهیم در موقعیتی مشابه، با ما آن‌گونه رفتار شود) « (گنسلر، نقد و نظر: ۲۸۵). «باید به یاد داشته باشیم که اگر بخواهیم کاملاً در تفکر ناظر به عمل خود معقول و منطقی باشیم به همکاری همه این ابعاد نیاز داریم» (گنسلر، نقد و نظر: ۲۸۵).

حال به دو مدخل آرام هیر و قاعده طلایی از دانش‌نامه تاریخی فلسفه اخلاق^۱ می‌پردازیم:

آر. ام. هیر (۱۹۱۹-۲۰۰۲)

فیلسوف انگلیسی ریچارد مروین هیر، یکی از مهم‌ترین اخلاق‌پژوهان پنجاه سال اخیر است. سه مرحله تفکر او به سه کتاب کلیدی‌اش بازمی‌گردد [یعنی کتاب‌های زبان اخلاق (۱۹۵۲)، آزادی و عقل (۱۹۶۳)، تفکر اخلاقی (۱۹۸۱)]. او در کتاب *زبان اخلاق*^۲ (۱۹۵۲) مدعی است که احکام اخلاقی احکامی تجویزی^۴ و امری‌اند^۵، نظریه‌ای که توصیه‌گرایی^۶ نامیده می‌شود. این دو جمله را با یکدیگر مقایسه کنید:

درب باز است (خبری)

درب را ببند (امری)

جمله خبری^۷ قصد دارد حقیقتی درباره جهان را بیان کند. چنین جمله‌ای یا درست و یا خطاست؛ پذیرش آن برابر با داشتن یک باور است. درحالی‌که جمله امری، بیان‌کننده یک حقیقت نبوده و درست یا خطا نمی‌باشد؛ بلکه می‌گوید چه کاری را باید انجام داد. جمله امری فوق بیان‌کننده خواست یا تمایل ماست به این‌که کسی درب را

1. Historical Dictionary of Ethics

2 . R. M. Hare

3 . the language of morals

4 . prescriptive

5 . imperative

6 . prescriptivism

7 . indicative

ببندد. احکام اخلاقی مانند جملات امری‌اند. آن‌ها بیان‌کننده حقایق نبوده و درست یا خطا نمی‌باشند؛ در عوض، احکام اخلاقی بیان‌کننده خواست یا تمایل ما در مورد چگونه زندگی کردن ما و دیگران است.

لازم نیست جملات امری عاطفی باشند. بسیاری از فرآورده‌های عقل انسان در قالبی امری بیان می‌شوند، مثلاً یک کتاب دستورالعمل آشپزی، مجموعه‌ای از قوانین حقوقی، قوانین شطرنج، و دستورالعمل‌های استفاده از یک اتومبیل، جملات امری دارای ویژگی‌های منطقی می‌باشند؛ آن‌ها می‌توانند به لحاظ منطقی با دیگر جملات امری ناسازگار بوده و یا به لحاظ منطقی شامل جملات امری دیگر باشند، مانند استدلال امری زیر:

۱. همه این جعبه‌ها را به آنجا ببر.

۲. این جعبه یکی از آن جعبه‌هاست.

نتیجه: این جعبه را به آنجا ببر.

ابا این مثال، هیر می‌خواهد بگوید که لازمه استدلال و بررسی عقلانی، خبری بودن احکام نیست، بلکه می‌توان جملات و احکام امری را نیز مورد بررسی عقلانی قرار داد.

در مقابل، نام-آواها^۱ (مانند «هورا!!») صداهایی ابتدایی‌اند و نمی‌توانند منطقاً با یکدیگر سازگار یا ناسازگار باشند.

صرف‌نظر از عاطفی‌انگاری^۲، احکام اخلاقی در صحبت‌های روزمره بیش‌تر به جملات امری نزدیک‌اند تا نام-آواها. در بحث‌های اخلاقی ما غالباً بین جملات امری ("کسی را نکش" (و/احکام حاوی باید^۳ (تو نباید کسی را بکشی" (در نوسانیم؛ این دو

1. exclamations

2. emotivism

3. ought

جمله شبیه هم به نظر می‌رسند. عجیب خواهد بود اگر این جملات را با نام-آوای "آه" "آه" [که برای ابراز «ناخوشایند بودن» به کار می‌رود] یکسان بگیریم. احکام اخلاقی در رابطه با اعمال محسوس، اصول کلی را مفروض می‌گیرند. ما یک حکم اخلاقی را با ارجاع به اصول و حقایق اخلاقی توجیه می‌کنیم. درنهایت، این‌که کدام اصول اخلاقی را می‌پذیریم، مسئله‌ای مربوط به تصمیم^۱ است. کتاب *آزادی و عقل*^۲ (۱۹۶۳) با این ادعا آغاز می‌شود که یک تئوری اخلاقی باید به ما نشان دهد که چگونه تفکر اخلاقی^۳ می‌تواند هم آزادانه و هم عقلانی باشد. ما آزادیم باورهای اخلاقی‌مان را شکل دهیم، زیرا این باورها نشان‌دهنده تمایلات ما بوده و صرفاً با استفاده از فکت‌ها، قابل اثبات نیستند. از سوی دیگر، تفکر اخلاقی بایستی عقل را برای اعمال برخی محدودیت‌ها به کار گیرد تا هر چیزی رخ ندهد. این انتقاد به نظرات اولیه هیر وارد می‌شد که در رابطه با عقلانیت دچار اشکالاتی است. اگر اصول اخلاقی صرفاً مسئله‌ای مربوط به تصمیم‌گیری است، ممکن است ما یک اصل "نازی" مانند این اصل را انتخاب کنیم: "ما باید یهودیان را در اردوگاه‌های کار اجباری نگه-داریم".

هیر پیش‌ازاین، راه خوب و مستحکمی برای انتقاد به چنین اصولی - یعنی اصول نازی - نداشت؛ اما او در کتاب اخیرش راه را برای چنین انتقادی باز می‌کند. پاسخ جدید او وابسته به دو ویژگی زبان اخلاق است که در کتاب اولش - زبان اخلاق - مطرح کرد: تعمیم‌پذیری^۴ و تجویزی بودن^۵.

-
1. decision
 2. Freedom and reason
 3. moral thinking
 4. universalizability
 5. prescriptivity

از آنجاکه احکام ارزش گذارانه تعمیم پذیرند، ما را مجبور می‌کنند که در مورد نمونه‌های مشابه، ارزیابی‌های یکسانی داشته باشیم. فرض کنید من بگویم: «من باید شخص X را مورد اذیت و آزار قرار دهم چون او یک افغان است». در آن صورت من باید بر این باور باشم که در موقعیتی معکوس و مشابه - یعنی موقعیتی که خودم را به یک افغان تصور کنم - مورد اذیت و آزار قرار گیرم. از آنجاکه احکام ارزش گذارانه تجویزی‌اند، این احکام باید بیان‌کننده خواست ما باشند. بنابراین در این صورت باید به این تمایل داشته باشم که اگر در شرایط معکوس و مشابه قرار می‌داشتم، آنگاه باید مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتم. اگر نمی‌توانم چنین خواسته و تمایلی داشته باشم، نمی‌توانم به نحوی سازگار به باور اولیه‌ام معتقد باشم که «من باید X را مورد اذیت و آزار قرار دهم چون او یک افغان است». یک اصل اخلاقی باید به‌عنوان یک قانون عام و کلی مطلوب و خواستنی باشد، حتی برای نمونه‌های تخیلی‌ای که اثر نهایی عمل، به من منتقل می‌شود.

بنابراین، نوعی از قاعده طلایی ۱ در قالب شرط سازگاری ۲ پدیدار می‌شود: اگر من بر این باور باشم که باید عمل الف را در قبال فرد ب انجام دهم، اما رضایت نداشته باشم که عمل الف در موقعیت فرضی مشابه در مورد خودم اعمال شود، در آن صورت من دچار ناسازگاری خواهم بود. تفکر اخلاقی عقلانی ۳ شامل این مراحل است: فهم و درک واقعیت‌ها) مخصوصاً این‌که یک عمل چه تأثیری بر دیگران خواهد گذاشت (، تصور کردن خود به نحوی دقیق و روشن در موقعیت و جایگاه فرد دیگر [که از عمل ما تأثیر می‌پذیرد]، و نهایتاً تعیین این‌که آیا می‌توانیم باورهای سازگاری داشته باشیم یا خیر)

-
1. golden rule
 2. consistency
 3. rational moral thinking

دو اصل عقلانی برای تفکر اخلاقی؛ از تعمیم‌پذیری هیر تا قاعده طلایی گنسلر ۱۴۱

که شامل قاعده طلایی نیز می‌شود). چنین تفکر اخلاقی عقلانی‌ای تقریباً هرکسی را به رد و انکار اصول "نازی" ها سوق می‌دهد.

نازی‌ها در شرایط زیر می‌توانند از پاسخ به استدلال‌های هیر شانه خالی کنند: [۱] در صورتی که از صدور احکام اخلاقی (مثلاً این که «باید این کار را انجام دهیم» در مورد اعمالشان خودداری کنند، [۲] اگر چنین احکامی داشته باشند اما به طریقی که چنین احکامی تعمیم‌پذیر و تجویزی نباشند، [۳] اگر آن‌ها نسبت به واقعیات بی‌خبر باشند، و [۴] اگر آن‌ها نتوانند خودشان را در جایگاه قربانیانشان قرار دهند. حتی برخی نازی‌های متعصب، ممکن است واقعاً به این تمایل داشته باشند که اگر یهودی می‌بودند، باید در اردوگاه کار اجباری نگه‌داری می‌شدند. هیر در این مواقع می‌گوید: «ما در مورد چنین فردی دیگر حرفی برای گفتن نداریم!» شاید بتوان با استفاده از شناخت درمانی^۱ ریچارد برنت^۲ چنین افراد متعصبی را نقد و نکوهش کرد. یک نازی متعصب مجبور خواهد بود به شدت از یهودی بودن نفرت داشته باشد. ما باید تلاش کنیم منشأ این نفرت را به شخص نازی بفهمانیم (که ممکن است ناشی از شرایط اجتماعی، باورهای غلط، تصورات غالب کلیشه‌ای و ... باشد (و آگاهی و تجربیات شخصی او از یهودیان را بسط دهیم. احتمالاً در چنین شرایطی نفرت او از یهودیان کاهش یافته و یا از بین خواهد رفت. اما به هر ترتیب در چنین شرایطی دشمنی‌های نژادی او را می‌توان به صورت عقلانی مورد انتقاد قرار داد.

تفکر اخلاقی^۳ (۱۹۸۱) استدلال می‌کند که روش قاعده طلایی منجر به یک سودگرایی^۴ مطلوب می‌شود: باید تا حد امکان برآورده شدن تمایلات همگان را بیشینه

-
1. cognitive therapy
 2. Richard Brandt
 3. Moral thinking
 4. utilitarianism

کنیم. هیر معتقد است که ما یک سودگرای مطلوب خواهیم بود اگر در تفکر اخلاقی مان عقلانی باشیم.

هیر می‌پذیرد که سودگرایی مطلوب، بعضاً با شهودات اخلاقی ما ناسازگار است. اغلب افراد احساس می‌کنند این خطاست که یک افغان را مورد اذیت و آزار قرار دهیم، حتی اگر این کار باعث بیشینه شدن رضایت همه افراد جامعه شود. هیر تلاش می‌کند که این انتقاد را با توسل به عقیده دوسطحی بودن استدلال اخلاقی، برطرف کند. در نظر هیر، انسان‌ها گاهی اوقات مانند فرشتگان مقربان^۱ (ناظرهای آرمانی^۲ با قدرت تفکر بسیار زیاد و بدون ضعف‌های انسانی)، و گاهی مانند عوام^۳ با بسیاری از ضعف‌ها و توانایی و وقت کم برای تفکر درباره امور). سطح انتقادی^۴ تفکر اخلاقی، سعی دارد مانند فرشتگان مقرب از دریچه عقلانیت درباره امور فکر کند؛ این سطح بر اساس تفکر انتقادی است نه شهودات اخلاقی، و منجر به سودگرایی مطلوب می‌شود. یکی از وظایف تفکر انتقادی، دستیابی به قوانین و قواعدی است که در شهودات عوام و دیگر انسان‌ها به کار می‌رود؛ این قواعد و قوانین احتمالاً مانند اخلاقیات عرفی و مرسوم بوده و شامل مواردی مانند «به دیگران آزار نرسان» می‌باشد. سطح شهودی^۵ تفکر اخلاقی به جای تفکر درباره امور، شهودات را دنبال می‌کند. همان‌طور که معمولاً این‌گونه است، ما هنگامی که برای تفکر انتقادی و عقلانی درباره یک مسئله اخلاقی با کمبود وقت یا انرژی مواجهیم، از این شهودات استفاده کرده و آن‌ها را دنبال می‌کنیم. بنابراین شهودات اخلاقی جایگاهی مشروع و قانونی در تفکر اخلاقی ما دارند، اما نه [مشروعیتی]

1. Archangels : an angel of the highest rank

2. Ideal Observers

3. proles : a person who has low social status : a member of working class : PROLETARIAN

4. critical level

5. intuitive level

دو اصل عقلانی برای تفکر اخلاقی؛ از تعمیم‌پذیری هیر تا قاعده طلایی گنسلر ۱۴۳

در سطح تفکر انتقادی. این نامشروع است که از شهودات در سطح انتقادی استفاده کرد و به‌عنوان مثال این شهودات را علیه سودگرایی مطلوب به‌کاربرد.

منتقدان هیر درباره توجیه او از سودگرایی مطلوب به‌وسیله تجویز گرایی فراگیر دچار شک‌اند و برخی منتقدان نیز می‌گویند که علیه سودگرایی مطلوب مدنظر هیر، یک استدلال سازگاری قاعده طلایی استاندارد وجود دارد. اگر ما معتقد باشیم که: «من باید شخص افغان X را آزار دهم، اگر این کار رضایت خاطر همگان را برآورده کند»، آنگاه ما باید این را نیز بخواهیم که در شرایط و موقعیتی معکوس، خودمان مورد آزار و اذیت قرار گیریم. اما ما احتمالاً چنین چیزی را طلب نمی‌کنیم. این استدلال از سازگاری استفاده می‌کند، نه شهودات اخلاقی.

هیر کارهای زیادی در اخلاق کاربردی انجام داده است. مثلاً او علیه شاگردش پیتر سینگر^۱ (که ساختار اخلاقی هیر را می‌پذیرد اما به نحوی جزمی‌تر آن را به کار می‌گیرد) استدلال می‌کند که تفکر اخلاقی منجر به گیاه‌خواری جزمی / سختگیرانه^۲ نمی‌شود، بلکه باعث پذیرش رویه گیاه‌خواری معتدل^۳ می‌شود؛ یعنی کم‌گوشت خوردن و انتخاب با دقت آن. هیر استدلال می‌کند که گیاه‌خواری معتدل در قیاس با گیاه‌خواری جزمی این مزیت‌ها را دارد: به تندرستی یکسانی با گیاه‌خواری جزمی منجر می‌شود، برای [معضل] قحطی و گرسنگی جهانی مفیدتر است) زیرا برخی مناطق تپه‌ماهوری و خشک، بیش از کشاورزی برای دامداری مناسب‌اند، و در نهایت به سود حیوانات پرورشی است که به طریقی مناسب رشد یافته‌اند (زیرا در غیر این صورت زنده نمی‌ماندند).

-
1. Peter Singer
 2. strict vegetarianism
 3. demi-vegetarian

هیر به دلیل رد طبیعت‌گرایی^۱، پذیرش رویکردی نا شناخت‌گرایانه، استدلال قاعده‌طلایی و سودگرایی‌اش منشأ بسیاری از مباحثات و مناقشات بوده است. به دلیل دقت و ظرافت رویکرد او، نظراتش غالباً دچار بدفهمی و سوء تفسیر شده‌اند.

قاعده طلایی ۲

«با دیگران آن‌گونه رفتار کن که خوش داری با تو رفتار شود». باکمی تغییر در کلمات، این [قاعده] اصل یکسانی است که در گستره وسیعی از ادیان و فرهنگ‌های مختلف مطرح شده است. کنفوسیوس، خاخام هیلل و مسیح، همگی [این] قاعده را برای خلاصه آموزه‌هایشان استفاده می‌کنند. هم چنان که بودیسم، تائویسم، هندوئیسم، اسلام و آئین زرتشت از این قاعده پیروی می‌کنند، متفکران سکولار نیز از فرهنگ‌های گوناگون پیرو آن هستند. بسیاری از [ادیان و متفکرین] این قاعده را محور تفکر اخلاقی خود قرار می‌دهند. قاعده طلایی تقریباً به یک اصل کلی [و قانونی جهان‌شمول] تبدیل شده - یعنی هنجاری که برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها مشترک است.

قاعده طلایی برای مردم فرهنگ خود ما^۲ [نیز] مهم است. برای مثال، خیلی از اهل حِرَف و متخصصان اغلب این قاعده را برای توضیح مسئولیت‌هایشان در قبال دیگران استفاده می‌کنند. به این ترتیب یک پرستار بافکر، ممکن است بگوید: «من سعی می‌کنم طوری با بیمارانم رفتار کنم که می‌خواستم در جایگاه آنان آن‌گونه با من رفتار شود». بسیاری در آموزش، تجارت، یا وظایف حکومتی چیزی مشابه این را می‌گویند.

رئیس‌جمهور جان کندی در ۱۹۶۳م در یک سخنرانی ضد نژادپرستی، هنگامی که اولین سیاه‌پوست در دانشگاه آلاباما ثبت‌نام کرد به قاعده طلایی توسل جست. وی از سفیدپوستان خواست تصور کنند اگر با آن‌ها به علت رنگ پوستشان به‌عنوان شهروندان

1. naturalism
2. Golden Rule

۳. منظور نویسنده، آمریکایی‌هاست.

درجه دوم رفتار می‌شد چه حالی داشتند؟ سفیدپوستان باید خودشان را به‌جای سیاه-پوستان تصور می‌کردند که به آن‌ها گفته می‌شد نمی‌توانند رأی بدهند، به بهترین مدارس دولتی بروند، در رستوران‌های عمومی نمی‌توانند غذا بخورند، یا در جلوی اتوبوس نمی‌توانند بنشینند. آیا سفیدپوستان ظرفیت این را داشتند که این‌گونه با آنان رفتار شود؟ او مطمئن بود که آنان [این را] نمی‌خواهند- و باین‌حال چگونه می‌خواهند با دیگران رفتار کنند. وی گفت: «سؤال اصلی این است ... آیا می‌خواهیم با هم‌وطنان آمریکایی‌مان طوری رفتار کنیم که می‌خواهیم با ما رفتار شود؟!»

بسیاری از فلاسفه، قاعده طلایی را عمدتاً به این دلیل که اگر به معنای تحت‌اللفظی^۱ آن اخذ شود منجر به مهملات می‌انجامد، نفی می‌کنند و یا نمی‌پذیرند: «اگر شما از X می‌خواهید که کاری را برایتان انجام دهد، پس چیز مشابهی را برای X انجام دهید». بسیاری از مهملات، وقتی پدید می‌آید که شرایطی که شما در آن قرار دارید نسبت به X متفاوت است؛ برای مثال اگر معنای تحت‌اللفظی قاعده طلایی را به کار ببریم:

۱. خطاب به پسری (با شنوایی خوب) که با پدری پیر (با شنوایی ضعیف) سخن می‌گوید: اگر می‌خواهید پدرتان با صدای بلند با شما حرف نزند، پس با صدای بلند با او صحبت نکنید.

1. Literal Golden Rule

تفاوت GR و LR

- قاعده طلایی (GR) به ما می‌گوید: «با دیگران چنان رفتار کنید که دوست دارید در موقعیت مشابه با شما آن-گونه رفتار شود».
 - قاعده طلایی در تعبیر ظاهری آن (LR) به ما می‌گوید: «با دیگران چنان رفتار کنید که دوست دارید با شما آن-گونه رفتار شود».
- قاعده طلایی در تعبیر ظاهری آن [LR] در واقع چنین بیان می‌دارد: «اگر می‌خواهید X، کاری در قبال شما انجام دهد، در این‌صورت باید همین کار را در قبال X انجام دهید» (گنسلر، ۱۳۹۰، ۲۴۳). در واقع LR عبارت «موقعیت مشابه» که در GR به‌کار برده می‌شود را ندارد.

۲. به یکی از والدین: اگر می‌خواهید دخترتان شما را تنبیه نکند، پس او را تنبیه نکنید.

قاعده طلایی در شکل تحت‌اللفظی آن (LR) به‌طور غیرموجه می‌گوید: «اگر از دیگران می‌خواهی که به نحوی خاص در موقعیت کنونی شما با شما رفتار کنند، در آن صورت این همان کاری است که شما باید در قبال آن‌ها انجام دهید- حتی اگر شرایطشان خیلی متفاوت باشد». در مثال شماره ۱، روش بهتر برای به‌کاربردن قاعده طلایی این است که خودتان را به‌جای پدرتان (کسی که شنوایی‌اش ضعیف است) تصور کنید، و بپرسید چگونه با شما در این موقعیت می‌خواهید رفتار شود؛ شما به احتمال قوی مایلید که اگر در آن شرایط قرار گرفتید در آن صورت مردم با صدای بلند با شما صحبت کنند. در مثال شماره ۲، اگر تنبیه معقول و به‌مصلحت دختر باشد، پدر و مادر باید بتوانند بگویند: «من می‌خواهم که اگر به‌جای دخترم بودم تنبیه شوم».

هری گنسلر این روش را برای صورت‌بندی قاعده طلایی پیشنهاد می‌کند تا به لوازم نامعقول دچار نشود:

قاعده طلایی :

با دیگران طوری رفتار کن که خوش داری در موقعیتی مشابه با تو آن‌گونه رفتار شود.

جمع این باورها مجاز نیست:

- من کاری را در قبال دیگری انجام می‌دهم.
- من نمی‌خواهم این کار در همان موقعیت در قبال من انجام گیرد.

این صورت‌بندی، یک شکل «ترکیب نکن» است و از شما می‌خواهد که موقعیت دقیقاً معکوسی را تصور کنید. برای به‌کاربردن قاعده، خودتان را به‌جای شخص دیگری در رسیدن به انجام کار تصور می‌کنید. اگر شما به روشی نسبت به دیگران عمل کنید و نمی‌خواهید که با شما به این روش در شرایط مشابه رفتار بشود، شما از قاعده خارج شده‌اید.

بر اساس این نگرش، قاعده طلایی یک اصل سازگاری^۱ است. این قاعده جایگزین هیچ هنجار اخلاقی معینی نمی‌باشد. این قاعده یک راهنمای مصون از خطا، که بر اساس آن بگویند کدام عمل درست و کدام نادرست است، نیست. این قاعده صرفاً سازگاری را توصیه می‌کند؛ بدین معنی که نباید اعمالمان در قبال دیگران را، با میلمان در قبال فعلی در موقعیتی معکوس، ناهماهنگ باشد. به‌کاربردن قاعده طلایی به‌طور کافی و تام و تمام به معرفت و تخیل نیاز دارد. ما نیاز داریم بدانیم که عملکردهایمان بر روی زندگی دیگران چه تأثیری دارد و ما نیاز داریم تا قادر باشیم که خودمان را، به وضوح و دقیق، به‌جای شخصی که در معرض این عمل قرار دارد، تصور کنیم.

ممکن است سازگاری قاعده طلایی را رعایت کنیم و باز در عین حال مرتکب اشتباه شویم، خصوصاً اگر درباره نحوه رفتاری که باید با ما شود میل‌های معیوبی داشته باشیم. تصور کنید که صاحب یک معدن ذغال سنگ به کارگزارانش با خساست یک دلار در روز پرداخت می‌کند. او اشتباهاً بر این باور است که یک فرد می‌تواند به‌خوبی با یک دلار در روز زندگی کند، و تمایل بسیاری دارد که اگر به‌جای کارگزارانش باشد همان قدر پول دریافت کند. او با کارگزارانش طوری رفتار می‌کند که می‌خواهد با او رفتار کنند. اشتباه او [بر سر مسئله‌ی] ناسازگاری نیست، بلکه بر اساس جهل و بی‌خبری^۲ او است. ما نیاز

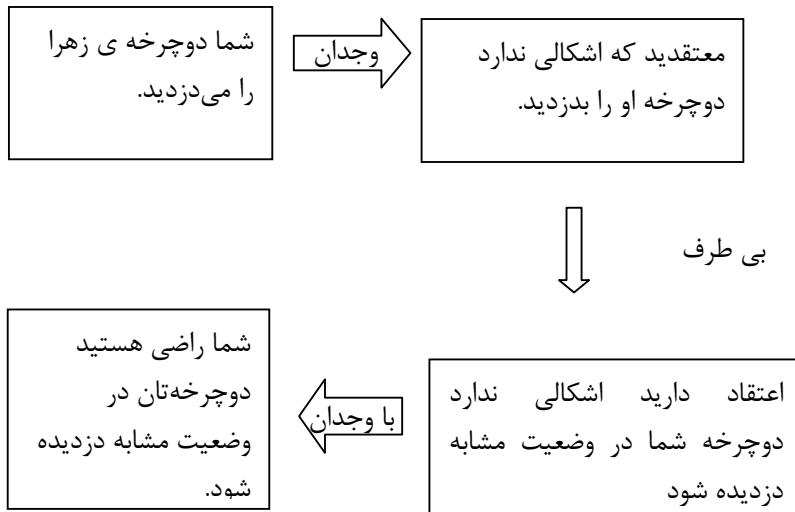
1 . consistency

2 . ignorance

داریم دیدگاه وی را درباره واقعیت‌ها تصحیح کنیم؛ و تنها در این صورت است که قاعده طلایی می‌تواند سنجه‌ای در باب نحوه‌ی پرداخت او به کارگزارانش باشد.

یک متعصب نازی را تصور کنید که یهودیان را شکنجه می‌دهد، اما سازگاری قاعده طلایی را نیز رعایت می‌کند؛ او آن‌قدر از یهودیان متنفر است که می‌خواهد اگر یهودی نیز باشد با وی رفتار شکنجه‌گونه شود. این فرد نازی امیال معیوبی دارد که از تنفر از یهودیان نشأت‌گرفته است. ما باید سعی کنیم تا به آن‌ها منشأ این تنفر را بفهمانیم (ممکن است ریشه نفرت او از شرایط جامعه، باورهای غلط، تصورات غالب، و قس‌علی‌هذا به وجود آید) تا معرفت و تجربیات شخصی خود را در قبال یهودیان به طریقی آزاد و بدون تعصب^۱ بسط و توسعه دهند. احتمالاً اگر او این عمل را انجام دهد تنفر وی از یهودیان کم یا [حتی] از بین می‌رود، و [پس‌از‌آن است که] استدلال مبتنی بر قاعده طلایی به یک شیوه متعارف به کار می‌رود.

قاعده طلایی از دو هنجار سازگار دیگر [نیز] تبعیت می‌کند: این‌که، ما باید باوجدان و بی‌طرف باشیم. فرض کنید می‌خواهید دوچرخه زهرا را بدزدید و فرض کنید که شما باوجدان هستید (یعنی: اعمال و امیالتان را در سازگاری با باورهای اخلاقی‌تان نگه می‌دارید) و بی‌طرف هستید (یعنی: ارزشیابی یکسانی درباره اعمال یکسان دارید). پس شما دوچرخه او را نخواهید دزدید، مگر این‌که بخواهید دوچرخه شما در شرایط مشابه دزدیده شود. این نمودار مراحل را در استنتاج نشان می‌دهد:



اگر شما بی‌طرف و با وجدان هستید پس از قاعده طلایی تبعیت می‌کنید: ما نمی‌خواهیم چیزی را برای فرد دیگری انجام دهیم مگر این‌که بخواهیم آن کار در شرایط مشابه برای ما انجام شود.

مردم از قاعده طلایی در جنبه‌های فکری متفاوتی دفاع کرده‌اند. برای مثال: به‌عنوان یک امر الهی (در اخلاق کتاب مقدس) ، به‌عنوان یک هنجار فرهنگی (در نسبی‌گرایی اخلاقی) ، به‌عنوان بیان احساسات خیر اندیشانه (در عاطفی‌انگاری و شخصی‌انگاری) ، به‌عنوان داشتن نتایج اجتماعی خوب (در سودگرایی) ، به‌عنوان این‌که به ما کمک کند تا با مردم مشارکت کرده و بدین‌جهت نفع شخصی خودمان را برآورده کنیم (مثلاً در هابز و بحث کارما) ، به‌عنوان این‌که معنی اصطلاحات اخلاقی بر آن مبتنی هستند (مثلاً در نظریه هیر) ، یا به‌عنوان خواسته سازگار با عقل محض (در ضابطه جهان‌شمول کانت) .

نتیجه‌گیری:

آنچه به نظر رسید، ترجمه دو مدخل از دانش‌نامه تاریخی فلسفه اخلاق یعنی مدخل آر. ام. هیر و قاعده طلایی بود. همچنان که گذشت دو اصل عقلانی که در اخلاق به کار می‌رود اصل تعمیم‌پذیری که مورد تأکید هیر است، و قاعده طلایی است. به نظر می‌رسد این دو اصل در شرایط به‌کارگیری آن‌ها یعنی ۱. قدرت تخیل؛ ۲. وجدان؛ ۳. بی‌طرفی؛ ۴. آگاهی و عدم جهل و بی‌خبری به یکسان عمل می‌کنند. همچنین طبق رویکرد گنسلر، قاعده طلایی نوعی از سازگاری محسوب می‌گردد و انسان را به‌سوی بی‌طرفی سوق می‌دهد. البته این نتیجه را می‌توان مدنظر داشت که اصل تعمیم‌پذیری در این نقطه نیز مانند قاعده طلایی است. اینکه قاعده طلایی - با دیگران طوری رفتار کن که خوش داری در همان موقعیت با تو آن‌گونه رفتار شود- با اصل تعمیم‌پذیری - چنان رفتار کن که بتوانی این رفتار را قانونی عام در جهان بدانی - یکی باشد جای بحث و مناقشه است. اما به نظر می‌رسد این دو اصل عقلانی بسیار به هم نزدیک‌اند. همچنین می‌توان امر مطلق کانت را هم با این اصول سنجدید؛ که این البته نیاز به جستاری جداگانه دارد.

دو اصل عقلانی برای تفکر اخلاقی؛ از تعمیم‌پذیری هیر تا قاعده طلایی گنسلر ۱۵۱

منابع و مأخذ:

۱. اسلامی، سید حسن، ۱۳۸۶، قاعده زرین در حدیث و اخلاق، نشریه علوم قرآن و حدیث، شماره ۴۵ و ۴۶.
 ۲. علیا، مسعود، ۱۳۹۱، فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات هرمس.
 ۳. کانت، امانوئل، ۱۳۶۷، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق / گفتاری در حکمت کردار، حمید عنایت و علی قیصری، تهران، انتشارات خوارزمی.
 ۴. گنسلر، هری جی، ۱۳۹۱، اخلاق صوری، مهدی اخوان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
 ۵. گنسلر، هری جی، یک نظریه صوری شده اخلاقی، مهدی اخوان، مجله نقد و نظر، سال دوازدهم، شماره اول و دوم، صفحات ۲۸۳ - ۳۱۹.
 ۶. گنسلر؛ هری ج، ۱۳۹۰، درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر، مهدی اخوان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
 ۷. نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی؛ قم، انتشارات مشهور.
8. Gensler; Harry J. and Spurgin; Earl W. 2008, *Historical Dictionary of Ethics*, the Scarecrow Press, UK

